





## مناسبات مرزی ایران و توران به روایت شاهنامه فردوسی

درباره شاهنامه، اثر حکیم ابوالقاسم فردوسی حماسه‌سرای ملی ایرانیان و اهمیت تاریخی و فرهنگی این کتاب بی‌نظیر، بسیار نوشته‌اند و خواهند نوشت. از آفرینش این کارنامه احساس و اندیشه ملیت ایرانی بیش از هزارسال گذشته است؛ این اثر ارزشمند که در نوع خود تاریخی چندهزارساله از کوششها، پیروزیها، رنجها و تلخیهای روزگار ایرانیان است. به قول استاد جنیدی، محقق توانای فرهنگ ایران باستان، درخت تناور یک‌هزارساله‌ای که از ریشه‌های یک جنگل چندهزارساله، جان و نیرو گرفته و هر چه سال بر آن می‌گذرد، عظمت آن در چشم جهانیان بیشتر می‌شود. [۱] این کتاب همواره مورد توجه محققان بوده و هزاران سال دیگر هم به عنوان یکی از مهمترین منابع ادبی، تاریخی، فلسفی، اخلاقی و جغرافیای تاریخی مورد توجه خواهد بود. موضوعی که در اینجا مورد بررسی قرار می‌گیرد، موضوع «مرزهای تاریخی ایران و توران به روایت شاهنامه فردوسی» است. بررسی این موضوع از آن جهت مهم است که هم‌اکنون تعدادی از اقوام بادیه‌نشین که با گذشت زمان در مرزهای ایران تاریخی ساکن شده‌اند، خود را تورانی و سرزمینهایی را که در آن جای گرفته‌اند، توران می‌پندارند و حتی شک ندارند که مراد از توران، سرزمین ترکان می‌باشد. [۲] گاهی اوقات در اظهارات غیرعلمی خود

\* عضو آکادمی علوم قزاقستان.

حدود توران را چنان ترسیم می‌کنند که به روایتی، تقریباً سرزمینهایی را که امروز ترک‌تباران و ترک‌زبانان در آن به سر می‌برند، در بر می‌گیرد.

اینکه تورانیان، طبق منابع تاریخی و اساطیری ایران باستان از فرزندان تور و از دودۀ فریدون ایرانی بوده‌اند و هیچ نسبتی با نژاد زرد ندارند بر صاحب‌نظران روشن است. در شاهنامه آمده است که فریدون کشور پهناور خود را به سه بخش تقسیم نمود: روم و خاور را به سلم داد؛ چین و توران را به تور؛ و ایرج را به پادشاهی ایران برگزید. به هریک از پسرانش زر و سیم بسیار داد، سپاهیان زیاد همراهشان کرد و آنان را به سرزمینی که برایشان انتخاب کرده بود، فرستاد. نام تور و توران پس از دیباچۀ شاهنامه، نخستین بار در دورۀ فریدون به میان آمده است. چنان‌که اشاره رفت، فریدون نام پسر دوم خود را تور می‌گذارد که به زبان فارسی به معنی دلیر و بی‌باک است. [۳] دلیل این است که از آغاز به تیزی فزوده است و فریدون او را به بخش شرقی ایران ویج گسیل می‌کند و زنش را «آزاده‌خوی» می‌نامد و چنان‌که معلوم است، آزاده همان آریایی است. [۴] در مورد آنکه آزادگی صفت ایرانیان است و در جای جای شاهنامه این معنی تکرار شده است، می‌توان به چند نمونه اشاره کرد. مانند این بیت که در بخش شکست یزدگرد سوم آمده است:

از آزادگان پاک ببریید مهر دگرگونه شد چرخ گردون سپهر

بیت دیگر در گفتگوی گشتاسب با اسفندیار درباره رستم:

به گیتی نداند کسی هم نبرد ز توری و رومی و آزاده‌مرد

و یا در بیتی:

ز گردان ایران دو آزاده کشت ز تیرش سپهدار بنمود پشت

و یا:

ز آزادگان این نباشد شگفت ز ترکان چین یاد توان گرفت

«آزادگی» از ویژگیهای ایرانیان بوده است که در سده‌های بعد نیز بارها بدان اشاره شده است. در اشعار رودکی در مدح سامانیان، اشاره به «آزاده‌نژاد» بودن ایشان آمده



است و در آثار شاعران و نویسندگان دیگر نیز ایرانیان را «آزاده نژاد» گفته‌اند که یادآوری همه آن موارد سخن را به درازا می‌کشد. از شاهنامه چنین برمی‌آید: ایرانیانی که به سوی شرق رفته‌اند زنان آریایی را نیز با خود برده‌اند و پس از قرنها، امکان آمیزش ایشان با زنان زردپوست فراهم آمده است؛ و این را در داستان مادر سیاوش و کیکاووس می‌توان دریافت. هنگامی که کاووس، از نژاد دختر می‌پرسد:

بگفتا که از مام، خاتونی‌ام      ز سوی پدر، آفریدونی‌ام

و روشن‌تر از این نمی‌توان گفت که تورانیان آریایی نژاد اندک‌اندک با اقوام زردپوست آمیخته‌اند. از بیتهایی که در شاهنامه آمده است می‌توان دریافت که «توران‌زمین» در شرق ایران و در همسایگی چین بوده است، که پس از چندین هزارسال، ترکان در آن سرزمین راه یافته و در آن جای گزیده‌اند. [۵]

در کتاب نامه شهرستانهای ایران که به زبان پهلوی بر جای مانده است، نخستین شهری که در خراسان و ایران از آن یاد شده، سمرقند است که بخارا، تاجکند و سیبجاب (اسفجاب) نیز در نزدیکی آن بنیاد شده و همه این شهرها، بر روی هم سرزمین «سغد» نام داشته‌اند. استاد جنیدی پس از آوردن متن پهلوی و ترجمه فارسی این متن می‌نویسد: «پس چگونه ممکن است که این شهرهای ایرانی که هنوز کهنه‌ترین نمونه‌های زبانهای ایرانی را در خود نگاه داشته‌اند، و همگان با آیین و فرهنگ ایرانی می‌زنند، بخشی از کشور توران به شمار آیند.» [۶]

در تأیید این نظر دلایل فراوانی وجود دارد که ذکر آنها در این فرصت ناممکن است، ولی شاهنامه که مورد نظر ماست، شهادت می‌دهد که ورارود (سرزمین میان دو رود سیحون و جیحون) به هیچوجه جزئی از سرزمین توران نبوده بلکه همواره بخشی از ایران بوده است. در یکی از تازشهای تورانیان سرانجام جزئی از سرزمین ایران به دست ایشان می‌افتد. سیاوش، سردار ایرانی با آنان می‌جنگد و با شکست تورانیان، آنان پس می‌نشینند. تورانیان چون ادامه نبرد با ایرانیان را برای خود ناممکن می‌بینند، پیشنهاد آشتی می‌دهند. سیاوش از آنها می‌خواهد که شهرهای ایرانی را به ایرانیان واگذار نموده و به مرزهای خود در منطقه توران بازگردند. از اینرو به قول شاهنامه افراسیاب،

بخارا و سغد و سمرقند و چاچ      سیبجانب و آن‌کشوری تخت و عاج  
تهی کرد و شد با سپه سوی گنگ      بهانه نجُست و فریب و درنگ [۷]

او شهرهای ایرانی را که چندی با ستم جنگ از ایران جدا ساخته بود، بر جای نهاد و خود با سپاه توران به سوی گنگ‌دژ رهسپار شد. از سرگذشت حزن‌انگیز سیاوش پیداست که کیکاووس آشتی پسرش با افراسیاب را نمی‌پذیرد و سیاوش بر پایهٔ پیمان خود که با تورانیان بسته بود، رزم با آنان را ادامه نمی‌دهد، گروهانها را آزاد می‌کند و به توران پناه می‌برد. بهم در این داستان است که پیران‌ویسه، وزیر افراسیاب در شهر قیجقارباشی که سرِ مرز ایران و توران بوده است، به پیشواز وی می‌آید.

بنا به شهادت شاهنامه و نامه‌های باستان، مرز توران با ایران از آن سوی رود سیحون (سیردریا) بوده و حُتَن و کاشغر نیز از شهرهای ایران به شمار می‌رفته‌اند. نکتهٔ جالب توجه این است که چون سخن از لشکرکشی‌های تورانیان به ایران می‌رود، بارها از گذشتن از آمودریا (جیحون) یاد می‌شود و این نکته، خواننده را به این گمان می‌برد که آیا شهرهای ورارود (سرزمینهای میان سیردریا و آمودریا) از آن تورانیان بوده است که آنان برای رسیدن به خاک ایران بایستی از جیحون بگذرند؟ ولی پیش از آنکه به این پرسش، پاسخ گوئیم، به تکرار دربارهٔ آریایی بودن تورانیان تأکید می‌نمایم؛ هرچند در شاهنامه واژه «توران» در بسیاری از موارد، مرادف «ترکان» است که برگرفته از حوادث روزگار شاعر است. باز هم می‌بینیم که شاهنامه بر یکی بودن ایرانیان و تورانیان تأکید می‌کند. وقتی افراسیاب خوابی هول‌انگیز می‌بیند و خواب‌گزاران خواب او را چنین تعبیر می‌کنند که بایستی با ایرانیان آشتی کند و گرنه تخت و بخت کشورش را بر باد خواهد داد، او گرسیوز را برای آشتی به نزد رستم و سیاوش می‌فرستد. یکی از پیشنهادهای افراسیاب برای پیمان‌بستن با سیاوش چنین است:

زمین تالاب رود جیحون مراست      به سغدیم وین پادشاهی جداست  
همان است کز تور و سلم دلیر      زیر شد جهان آن کجا بود زیر  
از ایرج که بر بی‌گنه کشته شد      ز مغز بزرگان، خرد گشته شد  
ز توران به ایران جدایی نبود      که با جنگ و کین آشنایی نبود [۸]



در اینجا سخن از یکی بودن نژاد و ریشه ایرانیان و تورانیان پیش از تقسیم شدن ایران به سه بخش است. می توان بر این گمان بود که این پیوند چندان نیز دچار گسستگی نشده بود؛ چنان که در اوستا می بینیم، به فروهر مردان و زنان تورانی نیز درود فرستاده شده است. [۹] با نگرش به نامهای تورانیان که در اوستا آمده است، ایرانی بودن آنها به نیکی روشن می شود. بسیاری از مورخان بر آنند که سکاییان که خود را آریایی یا ایرانی می دانستند همین تورانیان بوده اند. درباره همبستگی ایران و توران در شاهنامه شواهد فراوانی می توان یافت. مانند:

۱. پاسخ مادر سیاوش به کاووس در مورد نژاد خود:

بدو گفت من خویش گرسیوزم به شاه آفریدون کشد پروزم

۲. اینکه نسب کیخسرو از طرف پدر به واسطه سیاوش به کیقباد، و سرانجام به فریدون می رسد و از جانب مادر نیز از تخمه افراسیاب و سرانجام فریدون بود:

ز تخم فریدون و از کیقباد فروزنده تر زین نباشد نژاد

۳. آنجا که پشنگ تورانی نیز کیخسرو را فریدون نژاد می داند:

که چون او دلاور ز مادر نژاد یکی مرد جنگی؛ فریدون نژاد

۴. در سخن گفتن پیران و سیه با سیاوش و ترغیب او به زن گرفتن از توران:

سه اندر شبستان گرسیوزند که از مام و از باب با پروزند

نبیره فریدون و پیوند شاه که هم تاج دارند و هم جایگاه [۱۰]

خلاصه در مورد پیوند ایرانیان و تورانیان، در شاهنامه صدها مثال می توان پیدا کرد که در حقیقت ریشه نژادی تورانیان را می نمایاند.

بازگردیم به توضیح این مطلب که چرا بعضی گمان کرده اند رود آموی مرز ایران و توران بوده است. به اعتقاد نگارنده در این نکته حقیقتی نهان است. کتابهای باستانی و منابع تاریخی بر آنند که رود آموی در دورانهای گذشته از میان چارجوی و طاهریه

به سوی چپ گذر می‌کرده و به دریای مازندران می‌ریخته است. تورانیان برای یورش به ایران، بایستی از راه «بیابان» یا ریگزار خوارزم که امروز «قراقوم» خوانده می‌شود، می‌گذشتند تا به آمودریا برسند. تورانیان برای آنکه بتوانند از این بیابان عبور کنند، یورش خود را در بهار انجام می‌داده‌اند که هم بیابان خشک از آب باران سیراب است و هم جای به جای، آبگیرها و آبدانها، یورشگران را تشنه‌کام نگذارند و هم آنکه سبزه و گیاه برای اسب و ستورانشان فراوان باشد؛ چنان‌که وقتی پشنگ از نخستین فرمان خود برای یورش به ایران سخن می‌گوید، زمان آن را چنین تصویر می‌کند:

چو از دامن ابر چین کم شود	بیابان سراسر پر از نم شود
چراگاه اسبان شود کوه و دشت	گیاهان ز یال یلان برگذشت
دل شاد بر سبزه و گل برید	سپه را همه سوی آمل برید
دهستان و گرگان همه زیر نعل	بکویید، وز خون کنید آب، لعل

فریدون جنیدی در معنای این مفهوم می‌نویسد منظور از بیابان در اینجا بیابان خوارزم است و چنان‌که پیداست، گذرگاهی که تورانیان از راه آن از رود جیحون می‌گذشتند نزدیک است به داهستان یا دهستان که در نزدیکی دریای مازندران واقع است. [۱۱] در دوره‌های بعد نیز و در منابع گوناگون، به راه‌یمودن ترکان از راه بیابان به سوی ایران اشاره شده است. محقق بزرگ آلمانی، برتولد اشپولر نیز در کتاب تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی که بی‌گمان یکی از بهترین پژوهشهای عصر ما درباره تاریخ ایران آن‌روزگار است، نه فقط فراز و فرود چیرگی تازیان بر ایران‌زمین را موشکافانه به رشته تحقیق کشیده است، بلکه آغاز هجرت ترکان به مرزهای ایران‌زمین نیز اشاره‌ها دارد. او می‌نویسد: «به موجب مهاجرت‌های قومی که در قرن هشتم میلادی اتفاق افتاد، قرق‌لوق‌های ترک (به فارسی: خلیج؛ به تبتی: گرلک) به طرف هفت‌رود (بتی‌سو) در بخش جنوبی دریاچه بالخاش (Balchasch) و بخشی از کرانه جنوبی دریاچه تریم (Tarim) پیشروی کردند و در قرن دهم، بخش اعظمشان به دین اسلام گرویدند.» [۱۲] همین پژوهنده آورده است که رود جیحون و فلات اوست‌یورت (میان دریاچه آرال و دریای خزر) مدتها مرزی بود که ترک‌ها تنها به عنوان اسیر جنگی یا به عنوان گروه سربازان و صاحب‌منصبان از آن می‌گذشتند؛ چنان‌که سبکتگین، پدر محمود غزنوی نیز با همین عنوان توانست از آن بگذرد. [۱۳]



تاریخ گواهی می‌دهد که در اثر یورشهای فراوان، نفوذ ترکان در ورارود و سرزمین ازان (که امروز جمهوری آذربایجان نامیده می‌شود) و در بعضی از مناطق دیگر که از سرزمینهای ایران بوده است، افزون شده است؛ به حدی که این ترکان ایرانی تبار دست به انکار هویت ایرانی خویش زدند. در درازای این تاریخ چند هزار ساله با دگرگونیهایی که در میان سرزمینهای ایرانیان و تورانیان هم‌نژاد پدید می‌آمد، طبیعی است که مرزهای این کشورها، مرزهای پایدار و همیشگی نبوده باشند. بعد از چیرگی تازیان و استقرار اسلام بسیاری از تورانیان، ترک‌زبان شدند و بخش مهمی از ایران‌زمین را نیز به تصرف خود درآوردند که در این باره پژوهشهای بسیاری انجام شده است. استاد کرسی تاریخ دانشگاه منچستر، باسورث می‌نویسد، «از آغاز نفوذ اسلام در ایران‌زمین بخشهایی در شمال دریای سیاه و شهرهای ایرانی خوارزم، ماوراءالنهر و فرغانه به دست ترکان کوچ‌نشین افتاد.» [۱۴] به نظر نگارنده، باسورث در این مورد اشتباه می‌کند؛ چرا که سرزمینهای ایرانی که او از آنها نام می‌برد تا سال ۹۹۹ م. یعنی تا دو-سه قرن پس از اسلام نیز به دست ترکان نیفتاده بود و خاندانهای ایرانی طاهریان، صفاریان و سامانیان بر آنان فرمانروایی می‌کردند. تنها پس از فروپاشی دولت سامانیان بود که نفوذ ترکان در ورارود رو به فزونی نهاد. گفته‌ی محقق توانای آلمانی، اشپولر که می‌نویسد، «پس از تسخیر ماوراءالنهر از سوی مسلمین، ترکان به طور قطعی به حوزه فرهنگی ایرانی و اسلامی راه یافتند»، درست است، ولی مهاجرت ترکان به ورارود که او از آن یاد می‌کند، در فاصله سده‌های دهم تا دوازدهم میلادی موجب ویرانی فرهنگی این نواحی نشد، و حیات معنوی در اینجا همچنان به دست ایرانیانی بود که تا چیرگی یافتن مغولان، تقریباً به طور مستمر، تحت تسلط ترکان بوده‌اند. [۱۵] پروفیسور باسورث به درستی یادآور می‌شود که وضع منطقه در سده‌های پیش، در شاهنامه فردوسی منصفانه منعکس شده است. یکی از محققانی که با نظر انتقادی و از دیدگاه تاریخی، شاهنامه را بررسی کرده، تاداویش کاوالسکی است که ثابت نموده است، تورانیان دوران حماسه‌های پهلوانی را به هیچ وجه نمی‌توان با ترکان یکی دانست؛ هرچند که در زمان فردوسی، تورانیان تقریباً در حال ترک‌شدن بودند. مراد فردوسی از «توران» در واقع مردم کوچ‌نشین هندواروپایی (آریایی) دشتهای اوراسیا از سکاییان تا هپتالیان بودند. این کوچ‌نشینان آریایی در



سده‌های نخستین اسلامی نیروی مقتدری به شمار می‌آمدند. آنها به فرمانروایان سغد و ورارود (ماوراءالنهر) در دفاع علیه حمله اعراب به رهبری قتیبه یاری رساندند، از اینرو، چنان‌که کاوالسکی می‌نویسد، ترک‌شناسی که در شاهنامه فردوسی از فرهنگ باستانی ترک‌ها معلوماتی بجوید، ناامید خواهد شد. [۱۶] به نظر نگارنده در سده‌های آغازین اسلامی، نفوذ زردپوستان به ورارود آغاز و سپس افزون شده است. وارد شدن ترکان به این منطقه در آغاز به صورت مسالمت‌آمیز بوده است: ایرانیان غلامان ترک را خریداری می‌کرده‌اند و بعدها آنان را به عنوان سپاهی در ارتش به خدمت می‌گرفته‌اند. پروفیسور باسورث اشاره کرده است که ورود مسالمت‌آمیز ترکان به منطقه سبب شده است تا برخی از محققان ترک چنین بیندارند که ترکان از همه سو وارد شده و دیگر در آن منطقه غیرترکی نمانده است. از اینرو تلاش نموده‌اند که نه تنها دانشمندان بزرگ و فیلسوفانی چون فارابی، بیرونی و ابن‌سینا را ترک اعلام کنند بلکه ابومسلم خراسانی و دیگر سرداران ایرانی را نیز چنین پندارند؛ چنان‌که ایرن مالیکف، با کمال احساس و انگیزه ملت‌گرایی، ابومسلم خراسانی را قهرمان ملی ترک‌ها دانسته است. [۱۷] ولی این ادعاها در زمره کوششهای نابخردانه برای وارونه‌نمایاندن تاریخ به شمار می‌آید.

با بررسی مطالب شاهنامه به خوبی می‌توان دریافت که توران تاریخی، سرزمینی است که بیشتر آن در قزاقستان کنونی و از پایان آب سیحون و جیحون و بیابان قراقوم آغاز می‌شده و تا دریای مازندران و سواحل رود ولگا و بخشی از مرزهای چین و مغولستان و سرزمین بلغارها می‌رسیده است؛ که در آن تورانیان آریایی نژاد به سر می‌بردند. در عصرهای بعدی، اغلب این سرزمینها به تصرف اقوام ترک و سپس ترک-مغول درآمده. بی‌جهت نیست که فردوسی توسی در برابر نفوذ ترکان و هجومهای پی‌درپی ایشان به ایران‌زمین واکنش نشان داده و شاهنامه او به نحوی، پاسخ در برابر مشکلات و رنج و آزارهایی بوده است که ایرانیان از ایشان دیده‌اند. از اینرو در شاهنامه اگر تورانیان را گهگاه ترک خوانده است، منظور او همان ترکان معاصر اویند؛ ترکانی که پس از فروپاشی سامانیان، فرمانروایی بر ایران را به دست گرفتند. بررسی مفصل این موضوع از حوصله این مقاله بیرون است و هدف ما توجه‌دادن خوانندگان به این مسئله است که امروزه بر اثر ترک‌گرایی‌های برخی از محققان ناآگاه، ورارود (ماوراءالنهر) را که جزئی از خراسان بوده و هویت ایرانی و زبان فارسی در آن شکل گرفته است، توران می‌انگارند.



## یادداشتها

۱. نگاه کنید به کتاب پرارزش زندگی و مهاجرت نژاد آریا بر اساس روایات ایرانی، نوشته فریدون جنیدی، بنیاد نیشابور، تهران، ۱۳۵۸.
۲. همان، ص ۱۷۲.
۳. استاد فریدون جنیدی آورده است که مفهوم و معنای «ایر» آزادگی است، شاید به علت اینکه اینان تنها مردمان آن هنگام بوده‌اند که با زراعت و گله‌داری روزگار می‌گذرانیده‌اند و چپاول و غارت و آتش‌سوزی و گروگان‌گیری و دزدی از آداب و رسومشان نبوده است. همان، ص ۱۷۸.
۴. همان، ص ۱۷۸، ۱۸۵.
۵. ن.ک. به: نقشه جغرافیایی شاهنامه فردوسی، حسین شهیدی مازندرانی، بنیاد نیشابور، ۱۳۷۱. این کتاب که با همکاری مشترک فرهنگی و فنی استاد فریدون جنیدی و مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب فراهم آمده است، نخستین گام در بررسی نامهای سرزمینها و نیز نگاره جهانی شاهنامه و چگونگی ایران در میان جان آن است، و مواد بسیار مهم جغرافیای تاریخی را در اختیار پژوهندگان گذاشته است.
۶. بنگرید به سخن آغازین فریدون جنیدی در کتاب مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه فردوسی، تألیف حسین شهیدی مازندرانی، بنیاد نیشابور، تهران، ۱۳۷۶.
۷. شاهنامه فردوسی، تصحیح ژول مل، با مقدمه دکتر محمدامین ریاحی، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۳، جلد ۲، ص ۴۵۲.
۸. همان، جلد ۲، ص ۴۵۶.
۹. بنگرید به فروردین‌یشت، کرده ۳۱، بند ۱۴۳؛ یشت‌ها، گزارش پوردوود، ج ۲، ص ۱۰۸.
۱۰. شاهنامه، همان، جلد ۲، ص ۴۸۴.
۱۱. بنگرید به سخن آغازین فریدون جنیدی در کتاب مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه فردوسی، تألیف حسین شهیدی مازندرانی.
۱۲. کتاب تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج اول، تألیف برتولد اشپولر، ترجمه جواد فلاطوری، تهران، ۱۳۷۷، ص ۱۹۰.
۱۳. همان، ص ۲۱۴.
۱۴. بنگرید به مقاله باسورث: هجوم بریران - ظهور ترک‌ها در جهان اسلام در کتاب: *MycnomaHckuy μup 950 - 1150 U, "Hayka". 1981, etp 20-33.*
۱۵. تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۲، ص ۴۹.
16. T. Kowalski - les turces dans le sah - name - "Rocznik: orientalistysny" vol. 15. Krakow, 1939-1949, 30, 84-99.
17. I. Melikoff. Abu-muslim - le "post-hache" du Khocassan: dans la tradition epique turco - Iranienne. p. 1962.

